

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دیروز عرض شد که اتفاق در مفهوم مواد، در قضایای فلسفی و در قضایای منطقی، موجب بطلان تالی است. یعنی موجب صحت تالی به عبارت دیگر، که واجب الوجود بودن لوازم ماهیات برای ماهیات نمی‌شود. بیان تفتازانی عرض شد. و ایشان از آن نقطه نظر آن تلازم را نقل کرده اند.

نظر ایشان این بود که چنانچه منظور از واجب بودن لوازم ماهیات برای ذوات آن‌ها باشد، ما بطلان تالی را قبول نداریم. لوازم ماهیات واجبهم لذواتها یعنی به ملزوماتها که در واقع ذواتشان همان ملزومات باشند مثلا اربعه ملزوم برای زوجیت است و زوجیت لازمه اربعه است. و زوجیت واجب است برای اربعه. این مطلب اشکال ندارد.

و اگر منظور واجب بودن خود لوازم است برای ذوات خودشان؛ یعنی برای خودشان؛ مثلا فرض کنید واجب بودن زیدیت برای زید یا واجب بودن عمریت برای عمرو یا واجب بودن حیوان ناطقیت للانسان و بطور کلی واجب بودن مقومات

ماهیت برای خود ماهیت. اگر اینطور است، ما تلازم را قبول نداریم. یعنی اتفاق در آن مفهوم موجب واجب الوجود بودن لوازم ماهیت برای ذاتشان باشد را قبول نداریم. به جهت این که وجود ناعت دائر مدار وجود منעות است؛ تا وقتی که آن منעות در آن جا که موصوف است تحقق خارجی نداشته باشد، ناعت هم تحقق خارجی ندارد.

مرحوم محقق دوانی در این جا به یک نحوه دیگری وارد شده؛ ایشان می فرمایند که؛ این آقایان قائل هستند به این که مواد ثلاث در قضایای فلسفی مقید به وجود است و همین تقید به وجود، در قضایای منطقی هم موجود است خوب ما در این جا باز، همین دو مطلب را پیش می کشیم که یا منظور شما از بطلان تالی واجب بودن خود لوازم است برای لوازم، یا واجب بودن لوازم است برای ماهیت.

در صورت اول که واجب بودن لوازم است برای خود لوازم، ما همان مطلبی را که تفتازانی نقل کرده در این جا نقل می کنیم. صاحب مغاسب در این جا می فرمایند که واجب بودن یک وجود ناعتی دائر مدار وجود منעות است. و وقتی که هنوز تحقق

منعوت و وجود منعوت مورد بحث است، واجب بودن ماهیات برای ماهیات، دارای اشکال است. واجب الوجود بودن ماهیات برای ماهیات، منوط به وجود موصوف است که همان اربعه باشد.

و اما در مورد واجب الوجود بودن لوازم ماهیات برای ماهیات، یعنی واجب بودن زوجیت برای اربع، می‌گوییم که واجب الوجود بودن زوجیت از باب یک مطلقه است؟ از باب یک ضروریه دائمه است؟ یا این که از باب مشروطه است؟ در قضایای مشروطه تالی محمول بر مقدم است. و ارتباط آن با موضوع به شرط تحقق وصف است. یعنی عند الوصف، این محمول بر موضوع حمل می‌شود؛ حال می‌خواهد وقتی باشد یا غیر وقتی باشد یا وصف عنوانی باشد؛ هر چه می‌خواهد باشد. تمام این نسبت و ارتباط دائر مدار تحقق وصف است برای موضوع.

پس بنابراین در قضیه مشروطه صرفاً يك محمولی بر يك موضوعی حمل نمی‌شود به نحو اطلاق، بلکه مقید به تحقق شرط است برای موضوع خود. مثلاً «کل

کاتب متحرك الاصابع بالضرورة» در این مثال  
ضرورت تحرك برای اصابع مادام کاتباً هست نه «کل  
کاتب متحرك الاصابع دائماً» یا کل کاتب متحرك  
الاصابع بالضرورة. چون در اینجا منظور از کاتب،  
ممکن است ذات کاتب باشد، ممکن است به لحاظ  
وصف عنوانی باشد. باید این دو از همدیگر تمیز داده  
شود. بناءً علی هذا در قضیه «الاربعه زوج» حمل  
زوجیت بر اربعه واجب است، و زوجیت واجب  
الوجود است برای اربعه، مادام اربعه موجوده نه به  
نحو اطلاق ولو به تقدّر ما هوی. اگر اربعه موجود  
نباشد، زوجیت برای اربعه واجب الوجود نیست، بلکه  
واجب است برای اربعه، نه واجب الوجود است برای  
اربعه. و منظور از وجوب در این جا لزوم ما هوی  
است. چطور این که ذاتیات و مقومات يك ماهیت  
برای آن ماهیت، لزوم دارد، سواء اینکه آن ماهیت در  
خارج باشد یا نباشد. همین طور زوجیت برای اربعه  
لزوم دارد؛ و ضرورت دارد؛ سواء اینکه اربعه در خارج  
باشد یا نباشد. اگر بحث، بحث وجود است. همین

حرف را می‌زنیم؛ قضیه را قضیه مشروطه می‌کنیم.  
زوجیت برای اربعه واجب الوجود است مادامی که  
اربعه موجوده. پس بنابراین هیچ گونه اشکالی لازم  
نمی‌آید.

تمام این مطالب، بر فرض این است که منظور  
از اتفاق مفهومی، در مواد ثلاث، تقید به وجود باشد.  
اما خود محقق دوانی که قطعاً می‌داند که منظور از  
اتفاق مفهومی این نیست. منظور از اتفاق مفهومی  
نفس تأکد شیء و ضرورت است؛ نه مقید بودن آن  
به موجود؛ همان طور که مرحوم آخوند می‌فرمایند.  
مرحوم آخوند، بر این جواب، جواب محقق دوانی،  
ایراد می‌گیرند. ایراد ایشان این است که ایشان  
می‌خواهند بفرمایند که شما آمدید واجب الوجود  
بودن را مقید به وجود ماهیت کردید. واجب بودن را  
مقید به وجود موضوع کردید. یعنی این محمول که  
زوجیت است واجب است مادام الاربعه موجوده در  
حالتیکه لوازم ماهیات حملشان بر خود ماهیات، بلا  
لحاظ وجود، و بلا لحاظ عدم است. چطور شما  
لوازم ماهیات را بر خود ماهیات به لحاظ وجود

ماهيات و ملزومات اين لوازم، كه همان ماهيات است، حمل مي‌كنيد؟؛ زوجيت ثابت است براي اربعه چه اربعه باشد، يا اربعه نباشد. به عبارت ديگر در حمل زوجيت بر اربعه نياز به جعل جاعل نداريم؛ كه جاعل در اين جا بيايد اربعه را مجعول كند، آن گاه زوجيت بر آن حمل بشود.

اما فرض كنيد كه ما در مورد اعيان خارجي نياز به جعل جاعل داريم. در حمل يك عالم بر زيد نياز به جعل جاعل است. جاعل بايد زيد را مجعول كند تا اين كه اين زيد عالم باشد، يا جاهل باشد. در حمل يك وصفي بر موصوف خارجي نياز به جعل جاعل نداريم. اما لوازم ماهيات براي خودشان يا لوازم ماهيات براي ذواتشان كه ملزومات هستند، هيچ كدام نياز به جعل جاعل ندارند. يعني جنبه جعلي و ربطی مجوز صحت حمل زوجيت بر اربعه نشده است، بلكه خود زوجيت حمل بر اربعه مي‌شود سواء اينكه جاعلي اربعه را مجعول کرده يا اينكه مجعول نکرده. بناءً على هذا، شما كه وجوب زوجيت را براي اربعه منوط به جهت جعلي كرديد، كه جعل به ماهيت تعلق گرفته باشد، اين مطلب

خروج از طَور بحث است. بحث بر سر لوازم ماهیات بر سر این است که صحت حمل لوازم، برای ملزومات است بدون جعل جاعل. جاعل، جعلش به وجود می خورد. هیچ وقت جعلش به ماهیات نمی خورد. جعل جاعل به ماهیات بالعرض و المجاز است. در مرحله اول به وجود می خورد. اما، ما لوازم ماهیات را بدون جعل حمل می کنیم.

و بنابراین مرحوم آخوند ثابت می کند در این که حق مطلب، همان است که ایشان فرمودند: و آن این است که مفهوم واحد عبارت است از نفس مفهوم مواد ثلاث. نه تقید به وجود و عدم. تقید به وجود در فلسفه، به لحاظ جریان مواد است در فلسفه، به مواد ثلاث چه مربوط است؟ در تقید این ماهیات به ثبوت و تقرر ماهیت که نه وجود باشد، از خود مواد ثلاث فهمیده نمی شود. چون مواد ثلاث را که در مناطق ما استعمال می کنیم مقید به تقرر ماهیت می شود نه به وجود ماهیت. یعنی نفس تصور ماهیت.

بناءً علی هذا نفس مواد ثلاث به اتحاد مفهومی

خودشان باقی می‌مانند. سواءً آن که در فلسفه مورد استفاده قرار بگیرند یا در منطق مورد استفاده قرار بگیرند.

اشکالی که بر مرحوم آخوند نسبت به اعتراض محقق دوانی وارد است. همین جهتی است که عرض کردیم. هر بچه‌ای هم می‌فهمد که حمل لوازم ماهیات به ماهیت به لحاظ جعل به ماهیات نیست. این به لحاظ تقرر ماهیات است. هر کسی که مقداری، مقدار، کمی، فلسفه خوانده باشد. نیاز به زیاد هم نداریم، ده صفحه پانزده صفحه خوانده باشد می‌فهمد که خود لوازم ماهیات ثبوتشان برای خودشان نیاز به جعل ندارد. همین طور، ثبوتشان برای ذواتشان که ملزومات هستند، نیاز به جعل ندارد. شما وقتی که زید را تصور می‌کنید. یعنی حیوان ناطقیت در ذهن شما می‌آید؛ بخواهید یا نخواهید می‌آید! حال سواءً آن که این زید، وجود خارجی دارد، یا وجود خارجی ندارد. به آن مسأله کاری ندارد. پس منظور محقق دوانی از واجب الوجود بودن لوازم ذاتی و ماهیات برای ماهیات این است که فرض بر این است که خصم در مقام

اعتراض بنا را بر این قرار داده که منظورش از اتحاد مفهومی تقید به وجود است. بنابراین فرض است که می‌گوییم هیچ اشکالی لازم نمی‌آید. یعنی بر فرض، همان مواد ثلاثی که در فلسفه بکار می‌رود - که مقید به وجود است - در منطق نیز بکار برود که تقید به وجود باشد. با این فرض اشکالی هم باز پیش نمی‌آید.

ولی ما قبول داریم، بر این که مقید بر وجود نیست. این یک مسأله بدیهی است، که واجب بودن لوازم ماهیات برای خود این ماهیات، نیاز به وجود خارجی آنها ندارد. صرف تصور اربعه اقتضای زوجیت را می‌کند سواءً آن که در خارج موجود باشند، یا موجود نباشد.

پس بنابراین اشکال مرحوم آخوند بر محقق دوانی وارد نیست، و محقق دوانی این مسأله را از باب مشروطه گرفته است. یعنی لو فرض که منظور از مواد ثلاث ضرورت به شرط وجود است، امتناع به شرط وجود است؛ امکان به شرط وجود است. لو فرض که منظور این باشد. باز اشکال پیش نمی‌آید.

این که شما گفتید که موجب بطلان تالی می شود؛ موجب صحت تالی می شود در حالتیکه تالی باطل است که زوجیت واجب باشد برای آن؛ نه خیر، زوجیت واجب است برای اربعه؛ واجب الوجود هم هست برای اربعه، منتهی مفروض بر این که اربعه باشد، واجب الوجود است و مفروض به این که اربعه نباشد واجب الوجود، نخواهد بود؛ به اصطلاح نمی شود.

پس وقتی که ما می گوئیم بنا بر فرض شما «الاربعه زوج» دو جور می توانیم تفسیر کنیم. یا این که بگوئیم الزوجیه واجبه بالنسبه به اربعه یا این که می توانیم بگوئیم الزوجیه واجبه الوجود بالنسبه به اربعه ای که موجود است. اما بالنسبه به اربعه ای که موجود نیست لیست بواجبه الوجود بلکه ممکن الوجود است.

یعنی وقتی که ما زوجیت را حمل بر اربعه بکنیم دیگر ضرورت را برایش نمی آوریم. اگر اربعه ما موجود خارجی باشد، ماده قضیه را ضروریه می آوریم. اگر اربعه ما وجود خارجی نباشد، و منظور ما واجب الوجود بودن است، امکان

می آوریم.

اصلا می‌گوییم «الزوجیه ممکن الوجود

بالنسبه به اربعه ای که هنوز وجود خارجی ندارد.

مثل اینکه بگوئیم «زیدٌ ممکن الوجود» در جایی که

زید وجود خارجی ندارد. اگر زید در خارج موجود

بود. آیا می‌توانیم بگوییم «زیدٌ ممکن الوجود» (آن

امکان؟؟؟ نه بحث امکان؟؟؟ را نمی‌کنیم. بحث

امکان وجودی می‌کنیم نه امکان؟؟؟) وقتی که الان

زید در خارج است، دیگر می‌گوییم «زیدٌ واجب

الوجود» منتهی واجب بالغیر. بالاخره که الان موجود

هست. لذا واجب الوجود بالذات داریم؛ واجب

الوجود بالغیر داریم، بالنفسه داریم، بالغیره داریم

اینها یک مسأله دیگری است.

پس بنابراین وقتی که بحث در وجود می‌آید.

خوب هم تغییر می‌کند. اگر وجود اربعه وجود

خارجی باشد می‌گوییم «الزوجیه واجبه الوجود

بالنسبه به اربعه ای که در خارج موجود است اگر

اربعه وجود خارجی نداشته نباشد، می‌گوییم

الزوجیه ممکن الوجود بالنسبه به اربعه. چه کسی

گفته واجب الوجود است ممکن الوجود است چون بحث در وجود آن است. حال از همه اینها گذشته می‌گوییم تقید وجود که در ضرورت نخوایده می‌گوییم: «الزوجیه واجبه بالنسبه بالاربعه» چه آن اربعه، اربعه خارجی باشد، چه آن اربعه ذهنی باشد. در هر حال ما این لوازم ماهیت را، حمل می‌کنیم بر ماهیت، به لحاظ تقررشان چه تقرر در خارج باشد و چه نباشد. و یرتفع الاشکال.

### تطبیق متن

ذنابه قسمه المفهوم بحسب المواد ثلاث إلى الواجب و الممكن و الممتنع این قسمت قسمه الحصیقه او فی مرتبتها. یا قسمت حقیقی است یا در مرتبه حقیقی است. قسمت حقیقی دائر المدار نفی و اثبات باشد. مرتبه حقیقی، آن است که: حصر دائر مدار آن نیست ولی خارج از این سه تا هم نیست. یعنی با برهان حقیقی، ثابت می‌شود که خارج از این سه تا نیست. لأن احتمال.

چرا می‌گوییم او فی مرتبتها؟ چون ما می‌گوییم

«القضایا اما ضروریه او امتناعیه او امکانیه» خوب ممکن

است کسی بگوید که: يك قسمت چهارم هم داریم و آن لا ضروریه و لا متناعیه و هم ضروریه و امتناعیه است این دیگر نمی‌تواند باشد. مگر این که کسی گاه خورده باشد. لأنَّ احتمال ضروره طَرَفِ الوجود و العدم او الايجاب و السلب احتمال ضرورت دو طرف وجود و عدم، که در ناحیه ثبوت است یا ايجاب و سلب که در ناحیه اثبات قضیه است. ساقطٌ عن الاعتبار مع صحه القریحه اگر کسی يك جو، هم فهم داشته باشد، می‌فهمد که يك شیء ای که هم ضروره الوجود باشد و هم ضروره العدم، اجتماع نقیضین شده است.

وهی جاریه فی جمیع المفهومات الی ایّ محمول کان این سه مواد ثلاث در همه مفاهیم به قیاس به هر محمولی که باشد جاری است. هر محمولی بالنسبه به هر موضوعی خالی از یکی از این سه نیست. فکلّ مفهوم اما ان یکون واجب الحیوانیه او ممتنعها او ممکنها هر مفهومی را شما در نظر بگیرید. و بخواهید حیوانیت را بر آن حمل بکنید. یا واجب الحیوانیه است. یا ممتنع الحیوانیه است. یا ممکن الحیوانیه است. مثلاً: «الکتاب

واجب الحیوانیه او ممکن او ممتنع الحیوانیه الانسان  
واجب الحیوانیه ....» مثلاً فرض کنید که آن شیء ای که  
مثل نطفه می ماند که می تواند خود را به حیوانیت  
برساند، ممکن الحیوانیه. یا این که ما فرض کنید که يك  
مفهومی را نمی دانیم. که واجب الحیوانیه است یا ممتنع  
الحیوانیه ... لذا می گوئیم ممکن الحیوانیه است. يك  
شیء را از دور می بینم، نمی دانیم ستون است، یا حیوان  
است؟ بطور کلی نمی دانیم چیست. این را به اجمال  
می گوئیم ممکن الحیوانیه هستند. وقتی جلوتر می رویم  
می بینیم که واقعاً حیوان است. ستون نیست یا دیوار  
نیست. این ممکن الحیوانیه است.

این مطلب در مقام ثبوت است دیگر. لکن حیثاً  
یطلق الواجب در آن جایی که واجب اطلاق بشود  
وقسیماً دو تا قسیم آن فی العلم الکی در علم کلی یتبادر  
الذهن الی ما یکون بالقیاس الی الوجود به ذهن تبادر  
می کند يك ماده ای که بالقیاس به وجود لحاظ می شود؛  
در عالم کلی یعنی در فلسفه فهذه بعینها هی المستعمله  
فی فن المیزان لکن مقیده بنسبه محمول خاص هو

الوجود، لکن مقید است به نسبت یک محمول خاصی که آن وجود است. اما این مطلب داخل بین اهلالین است. همین خودش استعمال می شود در فن المیزان. استعمال می شود بدون تقید به وجود. این «لکن» می خورد به آن قبلی، به این نمی خورد. اما این که ما در علم کلی این را لحاظ می کنیم مقید به نسبت محمولی که همان خاصه که وجود است، باید لحاظ بشود. نه این که به طور کلی. اما در فن میزان بالنسبه به مصداق کلی لحاظ می شود نه بالنسبه به آن وجود خاصی که برای موضوع ثابت است.

واما ما توهمه بعض اما آن چه را که بعضی خیال کرده اند من آن هذ که همان قاضی الدین ایچی که صاحب مواقف است - ایشان این طور توهم فرموده اند من ان هذه مغایره است بالتلك بحسب المعنى. آن موادی که در فلسفه استعمال می شود با آن موادی که در میزان استفاده می شود به حسب معنا اصلاً متفاوت است. در واقع می توانیم بگوییم يك اشتراك لفظی است که بین این دو، و مفهوم این دو است. و الا

لکانت لوازم الماهیات واجبه لذواتها. اگر هر دوی اینان متفقه المعنی بودند، لازمه آن این است که ماهیات واجب باشند برای ذواتشان

والا لکانت لوازم الماهیات واجبه لذواتها، لوازم

ماهیات واجب می شود برای ذواتشان، در حالی که این باطل است. فمندفع، این توهم دفع می شود. بَأَنَّ اللّٰزِمَ منه این که لازم بیاید از اتفاق در معنا، این است که هو ان یکون اربعه واجبه الزوجیه، لا واجبه الوجود، این که اربعه واجبه الزوجیه باشد، خوب این را ما قبول داریم، یعنی اگر شما از اتفاق معنی واجبه الزوجیه را می دانید. ما بطلان تالی را قبول نداریم بلکه تالی صحیح است. زوجیت واجب است برای اربعه ولی واجب الوجود نیست.

وفاختلاف المعنی بحسب اختلاف المحمول

لا یحسب اختلاف مفهوم الوجوب الذی هو الهاده و الجهه این که معنا در منطق و در فلسفه فرق کرده است به خاطر اختلاف محمول است. محمول ما در قضایای فلسفی وجود است. و محمول ما در قضایای منطقی،

لوازم ماهیات است. یا ذاتیات است. لا بحسب اختلاف نه به حسب اختلاف، و حسب اختلاف مفهوم وجوب است که دو جهت است مفهوم وجوب و وجوب است دیگر و وجوب یعنی تأکد ثبوتیه برای یک شی برای شی دیگر. خوب این کلام یک تلخیصی از کلام تفتازانی بود که ایشان فرمودند.

بعض اجله اصحاب البحوث بعضی از بزرگان حیث لم یتفقہ متوجه این مطلب نشدند که آن لازم الماهیه کثوت الزوجیه لِلأربعه لوازم ماهیت. مثل ثبوت زوجیه برای اربعه انما ینسب بالذات الی نفس الماهیه نسبت آن بالذات است لا بوجود؛ لا به شرط الوجود. ثبوت زوجیت برای اربعه بالذات است. یعنی ذاتاً ثابت است برای او، ولا یتوقف ذلك الثبوت الرابطی علی جاعل الماهیه، این ثبوت رابطی، که ثبوت نعتی و ثبوت وصفی است متوقف بر جعل ماهیت نیست که ماهیت در خارج مجعول بشود. ماهیت در خارج باشد یا نباشد این ثبوت هست.

الا بالعرض. مگر بالعرض است. که در کجا؟

في الطبائع الامكانيه الغير المتحققه الا بالجعل، در طبائع امكانيه؛ فرض كنيد كه نعوتى كه آن لوازمى كه شما ثابت مى‌كنيد براى موصوف در خارج، كه بايد جعل ماهيت به آن بخورد، در واقع جعل وجود بخورد، تا اين كه ماهيت مجعول بشود. و اين هم مربوط به چيست؟ و اين هم از آن طبائع امكانى است كه به اصطلاح از نظر وجود خيلى ضعيف هستند.

ولا على وجودها إلا بالعرض ايضاً اين متوقف نيست بر وجود اين ماهيات مگر بالعرض يعنى بالعرض كه همان وجود باشد. كه اين وجود بيايد و ماهيات را جعل بكنند. توقف اين لوازم، بر وجود، توقف بالعرض است. يعنى بر وجود ماهيات. يعنى وقتى كه وجود مى‌آيد ماهيات را در خارج موجود مى‌كند. اما بر خود ماهيات اين لوازم ماهيت حمل مى‌شوند. من جهة انها حاله الاقتضا مخلوطه بالوجود، از جهت اين كه آنها اين ماهيات در حال اقتضا، مخلوط به وجود هستند. يعنى ما به اينها مى‌گوييم ماهيت موجود است. چون مى‌گوييم ماهيت موجود است،

لذا لوازم ماهیات هم حمل بر این وجود می‌شود، حمل بر این ماهیت می‌شود به لحاظ وجود لا بالذات حتی یكون العله المقتضیه مركبه عند العقل من الماهیات و حیثیه الوجود، نه این که ذاتاً این لوازم ماهیات، در طبایع امکانیه، متوقف بر وجود است.

تا این که علتی که لوازم ماهیات را اقتضا می‌کند، مرکب باشد عند العقل من الماهیات و حیثیه بالوجود لها، و حیثیت وجود، یعنی در اینجا دو علت، برای حمل لوازم ماهیات، بر ماهیات داشته باشیم. یکی خود وجود و یکی هم خود ماهیات. یکی ماهیات و دیگر وجود، این دو دست به دست هم می‌دهند، تا این که این لوازم ماهیات بر ماهیات حمل بشوند. نخیر، این لوازم ماهیات به خود ماهیات حمل می‌شود! سواء این که وجود داشته باشند، یا وجود نداشته باشند.

بله، حمل این لوازم بر وجود، بالعرض است. یعنی در واقع، این لوازم بر ماهیت حمل می‌شود، بعد آن وقت این ماهیت وقتی وجود خارجی پیدا بکند، می‌گوییم مثلاً زوجیت برای اربعه لازمه اش آن وجود

اربعه است. ولی در واقع بر وجود اربعه حمل نمی شود.  
برا خود اربعه حمل می شود. (علی ان یکون القضیه  
المعقوده لذلك الحکم و صفیه، بنابراین که قضیه، یک  
قضیه و صفیه باشد.

یعنی می خواهند ایشان بفرمایند حمل این  
لوازم ماهیات بر موضوعشان از باب یک قضیه  
و صفیه نیست؛ که این حمل متحقق باشد به تحقق  
وصف؛ که آن وصف وجود باشد. وقتی که شما  
زوجیت را حمل می کنید بر اربعه یا حیوان ناطقیت  
را حمل می کنید بر زید، این حمل حیوان ناطقیت  
متوقف بر وجود زید نیست تا حیوان ناطقیت واجب  
الوجود، باشد و بالضروره محمول بر زید باشد؛.  
مادام زید موجودٌ. نخیر؛ زید موجود هم نباشد باز  
حیوان ناطقیت بر زید حمل می شد و حمل حیوان  
ناطقیت بر وجود زید، بالعرض است. نه بالذات،  
یعنی مصحح حمل وجود زید نیست. مصحح حمل،  
نفس ماهیت زید است. نفس ماهیت زید مصحح  
حمل واجب بودن ناطقیت و حیوانت است برای  
زید. سواء آن که زید در خارج باشد یا زید در خارج

نباشد.

بر این که قضیه ای که معقود بشود برای این حمل؛ که حمل لوازم ماهیات است؛ قضیه وصفی بشود. نه قضیه وصفی نیست؛ بلکه قضیه مطلقه است.

از اینجا جناب آقای مرحوم دوانی گمان کرده اند ظنّ ان کون اللوازم واجبه لملزوماتها لوازم واجبند برای ملزوماتشان نظراً الی ذواتها که نظراً به ذواتشان بله، این یعنی وقتی که به خود ذوات لوازم نگاه بکنیم. کون لوازم نور نظراً الی ذواتها انها يتصور است یعنی تصور می شود اذا كانت الملزومات واجبه الوجود لذواتها در صورتی که ملزومات واجب الوجود باشند برای ذواتشان اما اگر واجب الوجود نباشند، این لوازم ماهیات بر ماهیات حمل نمی شود (اذ لو لم یکن كذلك) اگر ملزومات واجب الوجود نباشند (لاحتاج ثبوت اللوازم لها ما یوجدھا) احتیاج دارد ثبوت لوازم برای ملزومات به يك فاعلی که ملزومات را ایجاد بکند. در حالتی که منظور محقق دوانی همان طوری که عرض

کردم این نیست.

بله وظن أن الضروره فی قولنا الاربعه زوجٌ

مادامت موجوده بالضروره و صفیه مقیده بقید

الوجود. این طور ایشان گمان فرمودند که ضرورت فی

قولنا که می‌گوییم «الاربعه زوجٌ». مادامت موجوده

بالضروه» اربعه زوج است مادامی که موجود باشد

بالضروره؛ این ضروره يك ضرورت و صفیه مقید به

قید وجود است؛ یعنی مادامی که اربعه موجود باشد

زوجیه هم دارد و وقتی اربعه معدوم باشد زوجیه هم

ندارد و لم یتمیز ایشان متوجه نشدند الضروره الذاتیه

عن الضروره؛ بشرط الوصف و لا الضروره الذاتیه

الأزلیه ضرورت ذاتیه را از ضرورت به شرط وصف

تمیز ندادند این از يك طرف؛ از طرف دیگر ضرورت

ذاتیه ازلیه مقید به هیچ وصفی نیست و مقید به وجود

خود آن ضرورت، ضرورت ازلیه است که آن قائم

بالغیر نیست بلکه قائم بالذات است.

ممکن است یک شیء ضرورت ذاتی داشته

باشد مثل وجود برای زید ضرورت ذاتی دارد ولی

این ضرورت ذاتی ضرورت ازلیه نیست این ضرورت ضرورت به شرط غیر است؛ غیر این ضرورت را اعطا کرد چون غیر وجود را اعطا کرده پس وجود برای زید در ظرف وجود ضرورت دارد. لذا آن ضرورت ضرورت ازلیه نیست؛ جاعل آمده و وجود را اعطا کرده؛ زید وجودش را که از خودش بدست نیاورده!

پس بنابراین ضرورت ازلیه آن ضرورتی است که اعطا وجود به آن ذات هیچگاه نیاز به جعل جاعل ندارد؛ آن را می‌گوییم ضرورت ازلیه، که فقط در مورد واجب الوجود بالذات است. كما في قولنا الله قادر و حكيم، بالضرورة عن الضروره الذاتيه الصادقه حاله الوجود اين ضرورت ذاتيه ازليه را از ضرورت ذاتيه ای که صادق می‌شود در حالت وجود ای مع الوجود (یعنی با وجود) تمیز نداده ذاتیه ممکن است باشد اما ضرورت ازلیه نباشد لا بالوجود كما في هذه الضروره نه این که این ضرورت ضرورت بالوجود است؛ همان طوری که در این ضرورت وصفیه زوجیت برای اربعه

بالوجود است؛ که به شرط وجود در این جا هست،  
الیس بین الضروره بالشئ زمانیه او غیرها و بین  
الضروره مادام الشئ كذلك و بین الضروره الازلیه  
السرمدیه الذاتیه فرقٌ محصلٌ؟ آیا بین ضرورت بالشئ  
که بین زمانی یا غیر زمانی؛ چه زمانیه باشد یا غیر زمانیه  
باشند. یعنی یک وصفیه غیر زمانیه باشد؛ و بین  
الضروره مادام الشئ كذلك و بین الضروره مادام  
الشئ است و بین ضرورت ازلیه سرمدیه ذاتیه فرق  
محصل نیست؟